

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مبحث نخست؛ تفاوت در چینش و ترتیب بحث در میان بزرگان

یکی از نکات بحث اصالة الاحتیاط این است که کلمات بزرگان و اعظم، و ترتیب بحثشان متفاوت است. ترتیبی که مرحوم شیخ اعلي الله مقامه الشریف در رسائل دارد با ترتیبی که مرحوم آخوند دارند مختلف است، بعد از مرحوم آخوند نیز محقق نائینی بیان متفاوتی دارد و بعد از ایشان باز دو گروه شدند، برخی همان ترتیب مرحوم محقق نائینی را دنبال کردند و برخی يك چینش دیگری را در این بحث ذکر کردند.

1 - ترتیب بحث شیخ انصاری

مرحوم شیخ اعلي الله مقامه الشریف در بحث اصالة الاحتیاط اظهار میدارد ما باید در دو مقام بحث کنیم، یکی در شبهه محصوره و دیگری در شبهه‌ی غیر محصوره، و در هر کدام باید ببینیم که آیا موافقت قطعیه واجب است و مخالفت قطعیه حرام است یا خیر؟

2 - ترتیب بحث آخوند خراسانی

اما مرحوم آخوند به این نحو بحث نکردند، ایشان چون يك تحقیقی را در اینجا ارائه دادند اول آن تحقیق خودشان را ذکر کردند و بعد به کلمات مرحوم شیخ تعریضی دارند.

3 - ترتیب بحث محقق نائینی

مرحوم محقق نائینی نیز می فرماید در باب علم اجمالی در دو مقام باید بحث کنیم؛ (1) آیا مخالفت قطعی حرام است یا خیر؟ آنجایی که علم اجمالی داریم مثل اینکه نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر؟ یا آنجایی که در شبهات موضوعیه علم اجمالی داریم یکی از این دو ظرف خمر است، آیا مخالفت قطعیه حرام است یا خیر؟ (2) آیا موافقت قطعیه واجب است یا نه؟

این روشی است که مرحوم نائینی دارد و مرحوم امام (رضوان الله علیه) نیز بر حسب آنچه که در کتاب تهذیب الاصول و بعضی

از تقریرات دیگر آمده، همین روش بحث را دنبال کردند.

4 - ترتیب بحث مرحوم خوئی

اما روش چهارم این است که بحث را اینطور آغاز کنیم که آیا اجرای اصول عملیه در اطراف علم اجمالی ممکن است یا ممکن نیست؟ و این خودش دو قسم دارد: 1) امکان اجرای اصول عملیه در همه‌ی اطراف علم اجمالی 2) امکان اجرای اصول عملیه در بعضی از اطراف علم اجمالی. بعد از اینکه بحث از امکان تمام می‌شود اگر کسی قائل شد به اینکه در اطراف علم اجمالی امکان اجرای اصول عملیه هست، باید ببینیم در مقام اثبات، ادله‌ی اصول عملیه مثل برائت و اصالة الطهاره و اصالة الحلیة و ... همانطور که شبهات بدوی را شامل می‌شود آیا شبهات مقرونه‌ی به علم اجمالی را هم شامل می‌شود یا خیر؟ که این روش بحثی عمدتاً در کلام مرحوم آقاي خوئی قدس سره آمده، که ایشان بحث را چهار فرض و چهار مقام بیان کردند؛

نخست: اینکه آیا اجرای اصول عملیه در همه‌ی اطراف علم اجمالی امکان دارد یا خیر؟

دوم: اگر گفتیم در همه‌ی اطراف امکان ندارد، مقام دوم این است که آیا در بعضی از اطراف اجرای اصول عملیه ممکن است یا نه؟

سوم: آیا ادله‌ی اصول عملیه در مقام اثبات شامل همه‌ی اطراف علم اجمالی می‌شود یا خیر؟

چهارم: اگر گفتیم ادله‌ی اصول عملیه شامل همه‌ی اطراف علم اجمالی نمی‌شود آیا شامل بعضی از اطرافش می‌شود یا خیر؟ از این رو بحث در دو مقام، بحث ثبوتی و بحث از نظر امکان است و در دو مقام دیگر بحث اثباتی صورت می‌گیرد.

باید دقت کرد که همین نوع چینش و روش بحثی ثمراتی خواهد داشت که پس از مطرح کردن مباحث به این ثمرات نیز اشاره می‌کنیم.

نکته مهم؛ نحوه ورود به بحث در مسایل مختلف

چگونگی ورود به بحث خیلی مهم است. و این نکته نیاز به توجه فراوان داشته و از نظر علمی و اجتهادی خودش بسیار مهم است. چرا که در خیلی از بحث‌ها برای شما مفید خواهد بود.

مبحث دوم؛ نحوه ورود به بحث علم اجمالی

در موضوع مورد بحث اگر صورت مسئله را تصویر کنید، صورت مسئله این است که علم اجمالی دارید به اینکه یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه؟ علم اجمالی دارید به اینکه دعا یا عند رؤیة الهلال واجب است یا عند غروب الشمس واجب است، علم اجمالی دارید یکی از این دو ظرف خمر است. اینجا آنچه که به حسب صناعت اصولی و اجتهادی اهمیت دارد این است که اول از کجا شروع کنیم؟ اینکه چگونه شروع کنید و وارد بحث شوید این خودش خیلی مهم است.

روش نخست: آیا اول نگاه کنیم شبهه محصوره است یا غیرمحصوره؟ و همه‌ی ذهن را متمرکز کنیم روی محصور بودن و عدم

محصور بودن اطراف علم اجمالی و بگوئیم آنجایی که محصوره است احتیاط کنید، آنجایی که غیر محصوره است احتیاط واجب نیست. این يك نگاه به بحث است. و در آن محصور بودن و محصور نبودن ذهن فقیه و اصولی را اشغال می‌کند.

روش دوم: روش دیگر این است که فقیه و اصولی بگوید من حالا کاری به اینکه محصور است یا غیر محصور، ندارم. اینجا علم وجود دارد، آیا همانطوری که در علم تفصیلی موافقت قطعی واجب است و مخالفت قطعی حرام، در اینجا هم همینطور است؟ از این رو دیگر بحث حول محور محصور و غیر محصور بودن سیر نمی‌کند. بلکه بحث در این است که علم اجمالی چه مقدار توانایی و قدرت دارد؟ آیا هم مخالفت قطعی را حرام می‌کند و هم موافقت قطعی را واجب می‌کند؟ یا اینکه نه، ممکن است بگوئیم مخالفت قطعی حرام است ولی موافقت قطعی واجب نیست!

بحثی که در رسائل و کفایه واقع شده، بیشتر روی همین محور هست. این که آیا علم اجمالی مانند علم تفصیلی علت تامه‌ی تنجز است یا نه، يك درجه پایین‌تر از علم تفصیلی است و مقتضی تنجز است، علت تامه نیست! آنهایی که می‌گویند علت تامه است می‌گویند پس علم اجمالی مثل علم تفصیلی مخالفت قطعی‌اش حرام و موافقت قطعی‌اش واجب است. آنهایی که می‌گویند عنوان اقتضا را دارد، اینجا يك مقداری تأمل می‌کنند می‌گویند ممکن است بگوئیم مخالفت قطعی حرام است ولی موافقت قطعی واجب نیست.

روش سوم: اما روش سوم بحث این است که ما نه نگاه کنیم به محصور بودن و غیر محصور بودن، نه نگاه کنیم به مسئله‌ی موافقت قطعی و مخالفت قطعی، بلکه بگوئیم ما يك علم اجمالی داریم، علم اجمالی ما هم مرکب از علم وشك است، (مرکب من العلم والشك). به مقتضای اینکه شك وجود دارد و شك موطن حکم ظاهری است و هر جا پای شك آمد، مسئله‌ی حکم ظاهری مطرح می‌شود، لذا از اول بیایم ببینیم آیا در اینجا در اطراف علم اجمالی، امکان اجرای اصول عملیه وجود دارد یا امکان اجرای آن نیست؟ اگر امکانش هست آیا ادله‌ی خود اصول عملیه مثل «كلّ شيء لك حلال»، «كل شيء طاهر»، «حدیث رفع» و، از نظر اثباتی همین مشکوک در اطراف علم اجمالی را شامل می‌شود یا نه؟

همانطور که گفته شد هر فقیهی و هر اصولی صاحب مبنایی به يك کیفیتی وارد بحث شده است. البته هر کدام که وارد شدند نسبت به جهات دیگر هم تعرض دارند ولی در اینکه چه چیز را اساس قرار بدهند با هم اختلاف دارند و کلمات انصافاً مشوش و مضطرب و مختلف است و انسان را گیج می‌کند.

ترجیح استاد: به نظر می‌رسد که این روش اخیر فنی‌تر و صناعی‌تر است، یعنی ما نباید کار داشته باشیم به اینکه محصور است یا غیر محصور؟ ما نباید کار داشته باشیم به اینکه موافقت قطعی واجب است یا نه؟ ما اول باید ببینیم آیا در این شك امکان اجرای اصول عملیه هست یا نه؟ اگر گفتیم امکان اجرا هست، با ادله اصول عملیه رادر مقام اثبات شامل مشکوک علم اجمالی میدانیم یا خیر. اگر بگوئیم ادله علم اجمالی در مقام اثبات شامل مشکوک نمی‌شود که هیچ اما اگر گفتیم ادله اثباتاً هم شامل این اطراف علم اجمالی می‌شود، آن وقت بحث در این است که از يك طرف حدیث رفع می‌گوید «رفع ما لا يعلمون».

حال نسبت به نماز جمعه نمی‌دانی «رفع» شاملش می‌شود یا خیر و همینطور نسبت به نماز ظهر. آیا این علم اجمالی ما معارضه‌ای با این ادله پیدا می‌کند یا نه؟ آیا اجرای اصل می‌آید این علم را کلاً علم می‌کند؟ بگوئیم درست است علم اجمالی داریم و عقل می‌گوید باید در آن احتیاط کنی، اما وقتی می‌گوئیم ادله‌ی اصول عملیه شامل این اطراف می‌شود یعنی اینجا شرع آمده عقل را تخطئه کرده و به عقل محترمانه فرموده بفرمایید کنار! «رفع ما لا يعلمون» است، این يك احتمال.

احتمال دوم عکس این است، یعنی ادله‌ی اصول عملیه شامل می‌شود اثباتاً اطراف علم اجمالی را، اما این علم می‌آید خرابش می‌کند، این علم مانعیت از اجرا دارد. پس این دو احتمال وجود دارد. عرض کردم روش فنی این است که از اول ما بیاییم

اینطور شروع کنیم که ان شاء الله اینطور هم شروع خواهیم کرد.

خلاصه: اینجا بحث شک در کار است، مقتضای صناعت علمی اقتضا می‌کند اول تکلیف این شک را حل کنیم، ببینیم آیا این شک هم مجرای برای حکم ظاهری به نام اصالة البرائة و اصالة الحلیة و اصالة الطهارة هست یا نیست؟ این را که حل کردیم خود به خود نتیجه روشن می‌شود که آیا موافقت واجب است یا نه، مخالفت حرام است یا نه؟ لذا ما بعداً روی همین چهار مقام بحث می‌کنیم، ترتیب بحث ما به همین نحو خواهد بود. برای مطالعه به کتاب مصباح الاصول مرحوم آقای خوئی جلد دوم صفحه 345 به بعد مراجعه کنید و ملاحظه‌ای بفرمایید تا مباحث را پی بگیریم.

مبحث سوم؛ اشاره به کلمات آخوند خراسانی در کفایه

اینجا مناسب است قبل از ورود به بحث از این چهار مقام يك اجمالی از کلمات مرحوم آخوند در کفایه را ذکر کنیم. مرحوم خوئی یا برخی دیگر از فقها نیز در لا به لای مباحث خود به این کلمات مرحوم آخوند متعرض شده‌اند.

مرحوم آخوند قدس سره اساساً يك روش دیگری را در اینجا پایه‌گذاری کرده و قبل از اینکه وارد تنبیهاات شود مجموعاً به چهار مطلب اشاره کرده است. اولین مطلب اینکه می‌فرمایند ما دو نوع حکم فعلی داریم؛ يك فعلی من جمیع الجهات و دوم فعلی من بعض الجهات. این فعلی من جمیع الجهات و فعلی من بعض الجهات یعنی چه؟ برای روشن شدن این مطلب ما قبلاً گفتیم مرحوم آخوند در کفایه برای حکم مراتب اربعه قائل است: اقتضا، انشاء، فعلیت و تنجز.

برخی این مبناي آخوند را پذیرفتند و برخی هم مثل مرحوم امام (رضوان الله علیه)، مرحوم والد ما و مرحوم نائینی این را نپذیرفتند، اینها معتقدند به اینکه حکم دو مرحله بیشتر ندارد؛ (1) انشاء (2) فعلیت. و به تعبیری که امام رضوان الله علیه دارند باز می‌فرمایند اینکه بگوئیم دو مرتبه‌ای از حکم، خود این هم مسامحه است، می‌فرمایند ما در شریعت دو نوع حکم داریم نه دو مرتبه! یکی احکام انشائیّه و یکی احکام فعلیّه. پیش از این در بحث ترتب به طور مفصل در مورد این اختلاف بحث کردیم و می‌توانید مراجعه کنید.

مبنای دوم: آخوند مثل بقیه‌ی امامیّه، احکام را تابع ملاکات می‌دانند، معتزله و امامیّه می‌گویند احکام تابع مصالح و مفاسد است، یعنی اینکه خدای تبارک و تعالی این نماز را واجب کرده برای این است که این نماز يك ملاکی دارد، برای اینکه مکلف این ملاک را تحصیل کند آمده واجب کرده ولی اگر نماز ملاک نداشت خدا واجب نمی‌کرد! برخلاف اشاعره که می‌گویند اینکه بگوئیم احکام تابع ملاکات است را قبول نداریم. البته در این کبری که «الاحکام تابعة للمصالح و المفاسد» تقریباً اجماعی است و بالاتر از اجماع است، حالا شاید برخی از امامیّه يك تأملاتی هم داشته باشند. حالا روی این دو مبنا؛ مرحوم آخوند آمده يك تقسیمی کرده که قبل از ایشان هیچیک از اصولیین این تقسیم را نداشته و آن این است که می‌فرماید گاهی غرض مولا و آن ملاکی که در فعل وجود دارد آنقدر اهمیّت دارد که شارع متعال می‌خواهد مکلف این فعل را حتماً به هر نحوی هست انجام بدهد، غرض خیلی غرض مهمی است، ملاک خیلی ملاک مهمی است، شارع نمی‌خواهد این ملاک فوت شود، می‌خواهد حتماً این ملاک را مکلف استیفاء کند.

اگر يك چنین غرض مهمی دارد شارع باید دو کار انجام بدهد؛ یکی این است که مکلف را آگاه کند و دوم اینکه موانع هم باید برطرف کند. شارع اینجا می‌گوید این غرض حتماً باید محقق بشود، خواه مکلف علم تفصیلی پیدا کند خواه علم اجمالی پیدا کند، به هر نحوی هست باید انجام بشود. چه علم پیدا کند و چه نکند باید محقق شود، به يك نحوی شارع باید این تکلیف را به این

مكلف برساند، مكلف يا تكويناً به او علم پيدا كند، يا شارع يك طريقي را براي او قرار بدهد كه اين مكلف را برساند به اين حكم، اين دو. اگر هيچ يك از اين دو تا را انجام نداد در مرحله‌ي سوم بيايد احتياط را برايش واجب كند، بگويد اگر نسبت به چنين غرضي، نسبت به چنين ملاكي، تو احتمال دادي كه مطلوب من است، بايد احتياط كني. مي‌فرمايند ما از اين تعبير مي‌كنيم به فعلي من جميع الجهات كه فعلي من جميع الجهات يعني حكمي كه اراده‌ي مولا براي تحقق آن حكم و امتثال آن حكم تعلق پيدا کرده «بأي نحو كان».

اما قسم دوم، فعلي من بعض الجهات است، در فعلي من بعض الجهات شارع يك غرضي دارد، اما اين غرضش از نظر اهميت مانند قسم اول نيست، براي مولا مهم هست، غرض لزومي هم هست، اما مولا مي‌گويد: اگر عبد به آن علم تفصيلي پيدا كرد انجام بدهد اما اگر علم پيدا نكرد لازم نيست انجام بدهد، اين را مي‌فرمايند فعلي من بعض الجهات. هم در فعلي من جميع الجهات بعث و تحريك وجود دارد از ناحيه‌ي مولا و هم در فعلي من بعض الجهات بعث و تحريك از ناحيه‌ي مولا وجود دارد، منتهي اختلافشان اختلاف در مرتبه است، فعلي من جميع الجهات يك مرتبه‌ي اكيدة از بعث است اما فعلي من بعض الجهات يك مرتبه‌ي ضعيفه از بحث است. در فعلي من جميع الجهات اراده‌ي مولا به اين است كه اين فعل محقق شود «سواء علم به المكلف أو لم يعلم» اما در فعلي من بعض الجهات اراده‌ي مولا به اين است كه اين فعل محقق شود در صورتي كه مكلف علم تفصيلي به او پيدا كند.

مرحوم آخوند اين پايه‌گذاري را كه مي‌كنند و مي‌فرمايند ما دو جور حكم فعلي داريم و چند نتيجه از آن مي‌گيرند، اول اين است كه مي‌فرمايند: در باب علم اجمالي و علم تفصيلي اختلاف به علم برنمي‌گردد، علم يعني كشف واقع، طريق به واقع، خواه اجمالي باشد خواه تفصيلي باشد، مي‌فرمايد اختلاف من ناحية المعلوم است، معلوم را بايد ببينيم كه در چه درجه‌اي از اهميت است، اگر معلوم فعلي من جميع الجهات باشد بين علم اجمالي و علم تفصيلي فرقي وجود ندارد، در جايي كه مولا يك حكم فعلي من جميع الجهات دارد، خواه شما علم تفصيلي به آن پيدا كنيد و خواه علم اجمالي به آن پيدا كنيد بايد آن حكم و آن فعل محقق شود، اما در آنجايي كه فعلي من بعض الجهات است، در فعلي من بعض الجهات بين علم تفصيلي و علم اجمالي فرق است، يعني شارع مي‌تواند بگويد اين خيلي در درجه‌ي اهميت بالايي نيست، من مي‌گويم مكلف اگر علم تفصيلي به آن پيدا كرد انجام بدهد لذا مي‌فرمايند مسئله‌ي تنجز را نيائي مرتبط به علم نكنيم. تا قبل از آخوند مي‌گفتيم هر جا علم آمد تنجز مي‌آيد، مثل حرفي كه فلاسفه دارند كه هر جا وجود بيايد وحدت هست، الوجود مساوق للوحدة، الوجود مساوق للتعين، التعين مساوق للوجود. در اصول تا قبل از مرحوم آخوند مي‌گفتيم علم مساوي با تنجز است، هر جا علم آمد تنجز مي‌آيد، خواه تفصيلي باشد يا اجمالي! اما از زمان آخوند و نظر ايشان اين است كه مسئله‌ي تنجز ربطي به علم ندارد، مربوط به معلوم است، اگر يك معلومي در درجه‌ي اهميت بالايي باشد براي شما منجز است، خواه علم تفصيلي پيدا كنيد يا اجمالي؟ اگر يك معلومي در درجه‌ي اهميت بالايي نباشد اينجا تنجز در كار نيست الا آنجايي كه شما علم تفصيلي به او پيدا مي‌كنيد.

عبارت آخوند اين است: «المدار في التنجز و عدمه علي فعلية المعلوم لا علي العلم» مدار بر فعليّت معلوم و عدم فعليّت معلوم است نه بر علم كه بيايم بگوئيم اين علم اجمالي است يا علم تفصيلي.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين